



ایران در دوران معاصر

حماسه و زندگینامه بابک خرم دین - بخش چهارم

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۳ شهریور ۱۳۹۲ - ۶۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

حماسه بابک خرم‌دین - بخش چهارم برای دیدن بخش سوم اینجا کلیک کنید ابراز احساسات مردم روستای بذبابک را خیلی خوشحال کرده اما او اطمینان نداشت این مردها آمادگی کامل برای رزم داشته باشند. بانو کمی مکث کرد و سپس گفت: این مرد از مرند آمده مردم مرند او را فرستاده اند واز ما کمک خواسته اند اگر شما به کمک آنها نشتابید همه کشته خواهند شد و اکنون وقت آن رسیده که مردان دلیر بذبوظیفه خود در برابر میهن شان اقدام نمایند و جان و مال خود را فدای میهن کنند. ... مرد مرندی آنچه در مرند اتفاق افتاده بود را برای مر



حماسه بابک خرمدین - بخش چهارم

برای دیدن بخش سوم اینجا کلیک کنید

ابراز احساسات مردم روستای بذبابک را خیلی خوشحال کرده اما او اطمینان نداشت این مردها آمادگی کامل برای رزم داشته باشند. بانو کمی مکث کرد و سپس گفت : این مرد از مرند آمده مردم مرند او را فرستاده اند واز ما کمک خواسته اند اگر شما به کمک آنها نشتابید همه کشته خواهند شد و اکنون وقت آن رسیده که مردان دلیر بذبوظیفه خود در برابر میهن شان اقدام نمایند و جان و مال خود را فدای میهن کنند .

...

مرد مرندی آنچه در مرند اتفاق افتاده بود را برای مردم شرح داد ومردم بشدت تهیج شدند و فریاد زدند وقت را تلف نکنیم و همین الان راه بیفتیم بابک فریادزد : من ایمان داشتم مردان باغیرت بذب تحمل نخواهند کردکه در چند فرسخی شهر آنها چنین جنایتهایی رخ دهد. ما باید درس مردانگی به هموطنان خود بدهیم ما باید به عربها نشان بدهیم که با همه وحشیگری ها و جنایتهای آنان روح مردانگی در ایرانیان نمرده است و بزودی بساط ظلم آنها را از وطن خود برخواهیم چید .

من از میان شما مردان دلاور تنها به دوهزار نفر نیاز دارم ، افراد دواطلب همراه من بسوی انبار اسحله بیایند ، مردها به دنبال بابک راه افتادند. مردم مرند در وحشت و نگرانی به سر میبردند شهر بحال نیمه تعطیل درآمده بود ومردم از شدت نگرانی و ناراحتی حال و حوصله کار و کاسبی نداشتند . آهنگران شب و روز در حال ساختن شمشیر و خنجر و نیزه بودند و همه مردان از پیر و جوان در حال تمرین برای جنگ بودند. آخرین خبر رسیده حاکی بود از اینکه یک عده سه هزار نفری به سرکردگی عبدالله ابن حسین - برادر حاکم مقتول مرند - از تبریز بخ طرف مرند حرکت کرده است .

از پیکی که بطرف کوههای بذب فرستاده بودند ، هنوز خبری نرسیده بود و مردان مرند در نگرانی بسر می بردند و روز شب به حال آماده باش بسر می بردند مردم مرند خندقهای دور شهر را گودتر و حصار شهر را تعمیر کرده بودند و عده ای از رشیدترین جوانان شهر را برای محافظت از دروازه های شهر گماشته بودندو سایرین نیز شمشیر به کمر پیاده و

سواره در شهر می‌گشتند و آماده مقابله با دشمن بودند. آن شب سران شهر مشغول طرح نقشه دفاع از شهر بودند تا در صورتیکه دشمن زودتر از سرخپوشان به مرند رسید بتوانند شهر را لاقلاً برای مدتی حفظ کنند در همین اثنا یکی از دیده بانان با شتاب وارد شد و داد زد: مژده سرخپوشان رسیدند الان وارد شهر می‌شوند. مردها ذوق زده و خوشحال از جا پریدند و به پیشواز سرخپوشان شتافتند. خبر رسیدن سرخپوشان به سرعت در شهر پیچید و مردم به استقبال دوستان دلیر خود رفتند.

ریش سفیدان و بزرگان شهر به پیشواز بابک رفتند و بابک نیز از اسب پائین جست و از آنها پرسید: هنوز قشون تبریز نرسیده؟ نه سردار اما بزودی خواهند آمد بابک به میرزا حسن خان که پیرمردی خردمند و جهان دیده بود گفت: شما جایی بدهید تا مردان من استحرث کنند، آنها خیلی خسته اند. یکنفر هم همراه من بفرستید تا وضع حصار و دروازه‌ها و استحکامات شهر را بررسی کنم - چشم سردار بابک نخست حصار شهر و خندق‌های دور آن را بررسی کرد و آنگاه در حالیکه در جاده مرند - تبریز اسب میراند از راهنمای خود پرسید: شما مطمئن هستید که دشمن از این راه پیش می‌آید؟ - بله راه دیگری جز این نیست مگر اینکه از بالای کوه‌ها و قلب دره پیش بیایند که در آنصورت مسلماً به اینجا نخواهند رسید بابک با لحن متفکری از همراه خود پرسید: اگر ما به کمک شما نمی‌آمدم برای دفاع از شهر خود چه نقشه‌ای داشتید؟ - ما تصمیم داشتیم در پشت دروازه‌های شهر و در پناه خندق‌ها به دفاع بپردازیم. بابک لحظه‌ای مکث کرد و گفت: شما همینجا منتظر باشید من دوری می‌زنم و بر می‌گردم. ساعتی بعد بابک به شهر برگشت و به مردان خود گفت: خیالتان راحت ما براحتی از شهر دفاع خواهیم کرد. اما شما چند مرد ورزیده آماده جنگ دارید؟ میرزا محسن خان با کمی تردید گفت: ما دوهزار و پانصد نفر را برای دفاع از شهر سلح کرده ایم بابک پاسخ داد: من فقط به پانصد جوان نیرومند و جنگجو نیاز دارم.

خودتان این عده را از میان مردان مسلحان انتخاب کنید صبح آفتاب زده باید همه در میدان شهر جمع باشند حالا من باید ساعتی بیاسایم. اگر بابک در این جنگ پیروز می‌شد راه بسوی هدف بزرگ خود می‌گشود. اما اگر شکست می‌خورد معلوم نبود چه سرنوشتی پیدا می‌کرد آیا جاویدان این شکست را به گردن او که خودسرانه دست به چنین اقدام بزرگی زده بود نمی‌دانست؟

بابک دو هزار مرد به همراه داشت ولی مطمئن نبود که این عده در میدان جنگ پایداری نشان دهند و در مقابل مرگ بلرزه درنمایند. مردان او کشاورز بودند و هرگز جنگ ندیده بودند. و فقط روی احساس وطن پرستی به میدان جنگ آمده بودند.

هنوز آفتاب زده بود که بابک سواران خود را به میدان شهر برد و به پانصد نفر از آنان گفت شما از دروازه شهر دفاع کنید و من و مردانم به پیشواز دشمن خواهیم شتافت. و راه را بر آنها خواهیم بست. اگر دشمن صفوف ما را بشکند و بطرف شهر بتازد وظیفه شماست که دشمن را تار و مار کنید بابک و یارانش از شهر بیرون آمدند و محلی را که شب قبل برای اسقرار یارانش تعیین کرده بود به یارانش نشان دادند آنجا دشت وسیعی بود که از دو طرف بدو گردنه منتهی می‌شد و اطراف آن را کوه‌های بلندی فرا گرفته بود. اگر دشمن در این محل غافلگیر می‌شد شکستش قطعی بود. بابک وقتی به این محل رسید به افرادش چنین دستور داد: شما همگی پشت این کوه‌ها کمین می‌کنید. من و شهروز در بالای کوه دیده بانی می‌کنیم تا از طرف ما دستوری داده نشده از جا خود تکان نخورید وقتی

افراد دشمن وارد این دشت شدند یکباره از همه طرف برسرشان خواهیم ریخت نباید بگذارید حتی یکنفرشان زنده از چنگتان در برود .

لحظه ای بعد در آندشت وسیع که از سبزه و چمن پوشیده بود پرند پر نمی زد فقط گاهگاهی همههم نامفهومی از پشت کوهها بگوش می رسید . بابک و شهروز هر کدام در یک طرف گردنه ، بالای کوه ، در پناه تخته سنگی ایستاده بودند و چشم به راه دوخته بودند . و با خود می گفت : کاش این نامردان قبل از اینکه روستائیان من خسته شوند از راه برسند اگر در این جنگ پیروز بشویم هر کدام از یاران من برای خود سرداری خواهند شد . انتظار بابک و مردانش تا نیمروز طول کشید که بابک گرد و خاکی از دور دید و به یارانش دستور داد آماده باشند . پایان بخش چهارم

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «حماسه و زندگینامه بابک خرم دین - بخش چهارم»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsianej.ir/articles/1354/pdf/حماسه-بابک-خرم-دین-بخش-چهارم.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵